مجلهٔ علمی مطالعات زبانی و بلاغی
سال ۱۳ـ شمارهٔ ۲۹ ـ پاییز ۱۴۰۱
صفحات ۱۶۱ ـ ۱۹۰ (علمی ـ پژوهشی)

نقد و بررسی دو صنعت عقد و حل در متون بلاغی

زینب رضاپور*

چکیده

عقد و حل از جمله شگردهای مهم و پرکاربرد بدیعی در متون ادب فارسی‌اند که مانند برخی از صنایع دیگر، سیمای روشنی از آن دو در متون بلاغی، به‌ویژه بدیع فارسی ترسیم نشده است. در این پژوهش، ضمن نقد و بررسی رویکردهای گوناگون بلاغیون به این دو صنعت ادبی، با ذکر شواهد مثال و روش توصیفی- تحلیلی، تعریفی دقیق و کامل‌تر از این دو صنعت بدیعی و اقسام آن‌ها ارائه می‌شود و تفاوت‌های آن دو با برخی صنایع دیگر معلوم می‌گردد. در همین زمینه کارکردها و جایگاه زیبایی‌شناسانه و پیوند این دو صنعت با نظریه‌های ادبی معاصر و نیز شرایطی که این دو صنعت را جزو محسّنات بدیعی یا سرقات ادبی قرار می‌دهد، تبیین می‌شود. نتایج پژوهش حاکی از آن است که صنعت عقد به کلام منظوم و صنعت حل به سخن منثور تعلّق دارد و در هر دو شیوه، شاعر یا نویسنده با اعمال تغییرات برجسته در بستر اصلی آیات، احادیث، امثال و اقوال یا ذکر برخی لغات مشخّص، مشتقّات و معانی آن‌ها در تنسیق کلام خود، به دخل و تصرّف در عبارت اخذشده می‌پردازد و با ذکر قراین لفظی یا معنوی و ایجاد تغییرات هنری، سخنش را از شائبهٔ سرقت ادبی مصون می‌دارد. صور گوناگون کاربرد این دو صنعت در آثار ادبی، از یک سو موجب ایجاز، تداعی، ابهام و غنای صور خیال شده و از سوی دیگر به‌سبب الهام گرفتن گوینده از آثار پیشین و ایجاد تغییر در آن‌ها برای آفرینش هنری و خلّاق با نظریاتی چون آشنایی‌زدایی، برجسته‌سازی، بینامتنیت و بافت‌گردانی پیوند یافته است.

کلیدواژه: *متون بلاغی، عقد، حل، صنایع ادبی، نظریه‌های ادبی.*

---

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران
z.rezapour@scu.ac.ir

تاریخ وصول: ۱۴۰۰/۰۲/۲۶ ـ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۹/۲۲

۱. مقدّمه

بلاغت فارسی مایه‌گرفته از بلاغت عربی و متّکی بر آن است و در واقع پیدایش کتاب‌های بلاغی فارسی، مبتنی بر بلاغت عربی است (رک: علوی مقدّم، ۱۳۷۲: ۳۷۹/۱). بدیع‌نویسان ایرانی اغلب بازگوکنندهٔ مطالب کتاب‌های معتبر عربی در این حوزه بوده و ابداع و ابتکار چندانی در صنایع بدیعی نداشته‌اند؛ در حالی که بسیاری از این صنایع، نیازمند بازنگری در تعاریف و دسته‌بندی‌ها و هماهنگ ساختن آن‌ها با شعر و نثر فارسی هستند. عقد و حل از دیرباز اسلوبی معروف در نگارش بوده است؛ به‌طوری که برخی قدرت بلاغت و مهارت سخنوری را در به‌کارگیری این دو صنعت دانسته‌اند (رک: ابن‌طباطبا علوی، ۱۴۲۶ق: ۷۸). برخی نیز حل و عقد را چیزی می‌دانند که سخنوران در کاربرد آن از هم پیشی می‌گیرند (رک: ابن‌منقذ، ۱۹۸۷م: ۲۵۹/۱).

این دو صنعت بدیعی از جمله شگردهای زیباسازی سخن به شمار می‌روند که در متون منثور و منظوم فارسی، به‌ویژه در سبک عراقی و نثر فنّی حضور چشمگیری داشته‌اند؛ به گونه‌ای که می‌توان این دو را جزو خصایص سبکی برخی سخنوران قلمداد کرد؛ امّا در متون بلاغی، به‌ویژه کتاب‌های بدیع فارسی مورد توجّه جدّی قرار نگرفته و مؤلّفان آثار بدیعی آن‌گونه که باید به بحث و تحقیق دربارهٔ آن‌ها نپرداخته‌اند. ابهام و تشتّت راه‌یافته در متون بلاغت فارسی در باب عقد و حل اغلب به‌دلیل نبود تعریف دقیق و منطبق با مثال‌های ارائه‌شده در منابع بلاغت عربی و عدم تعیین حدود و ثغور این دو صنعت توسّط علمای بدیع عرب است. به عبارت دیگر، تعریف ناقص این دو صنعت که از امّهات کتاب‌های بلاغت عربی نظیر *المطوّل* تفتازانی (۷۲۲-۷۹۲ق) و *الایضاح* خطیب قزوینی (۶۶۶-۷۳۹ق) تا منابع متأخّر عربی عیناً تکرار شده است، به منابع بلاغت فارسی راه یافته و گاه بر آن چیزی افزوده یا از شرایط آن چیزی کاسته شده که حوزهٔ معنایی این دو اصطلاح را گسترده‌تر ساخته است. بر این اساس، در بلاغت فارسی گاه برای آن‌ها نام‌ها و عناوین مختلفی ذکر کرده‌اند و گاه تعاریف ارائه‌شده جامع و مانع نیستند و با صنایع دیگر هم‌پوشانی دارند.

گاه مثال‌ها با تعاریف تطابق ندارند و گاه تعاریفِ حل و عقد را به هم آمیخته و برای مثال هر دو را ذیل عنوان حل مطرح کرده یا با ارائهٔ تعریفی ناقص، آن‌ها را از سلک محسّنات بدیعی خارج نموده و جزو سرقات ادبی قلمداد کرده‌اند. برخی نیز با دخل و تصرّف در تعریف این دو صنعت، به ارائهٔ توضیحاتی مغایر با نظر علمای بزرگ بلاغت پرداخته و به این آشفتگی دامن زده‌اند. این نابسامانی‌ها به کتاب‌های درسی و برخی تحقیقات ادبی نیز راه یافته است. از دیگر سو، ترفندهای ادبی زیبایی‌آفرین هستند و باید بر همین اساس بررسی و تعریف شوند؛ امّا در کتاب‌های بدیعی اغلب به ذکر تعریفی سطحی و ظاهری از هر صنعت و یک یا چند مثال بسنده شده است (رک: وحیدیان کامیار، ۱۳۷۹: ۱۶).

تاکنون دربارهٔ دو صنعت عقد و حل و جایگاه آن‌ها در متون بلاغی و ادبی، به‌طور مستقل و جدّی پژوهشی انجام نشده است و آنچه در برخی کتاب‌های درسی (رک: حلبی، ۱۳۸۸: ۶۳؛ راستگو، ۱۳۹۲: ۳۳؛ طغیانی و اجیه، ۱۳۹۰: ۲۷۶) در باب صنعت حل آمده، ناقص و مصداق عقد است. نگارنده در مقالهٔ «زیبایی‌شناسی صنعت حل در مرزبان‌نامه با تأکید بر آیات قرآنی» (۱۴۰۰) نحوهٔ پردازش این صنعت و وجوه زیباشناسانهٔ آن را در *مرزبان‌نامه* کاویده و در مقدّمهٔ آن به اجمال، صنعت حل را بر اساس منابع بدیعی معرّفی کرده است؛ امّا در پژوهش حاضر با روش توصیفی- تحلیلی از یک سو ضمن نقد و بررسی رویکردهای موجود نسبت به دو صنعت عقد و حل در کتاب‌های بلاغت عربی و فارسی، با ذکر شواهد مثال و تعاریف کامل‌تر، تفاوت این دو صنعت با یکدیگر و صنایعی چون اقتباس و تضمین و تلمیح و تحلیل مشخّص می‌شود و از سوی دیگر، کارکردها و ابعاد زیبایی‌شناسانهٔ این دو صنعت که در متون بلاغی مغفول باقی مانده است و نیز پیوند آن دو با نظریه‌های ادبی معاصر، با آوردن شواهد متنوّع و فراوان از متون ادبی، تبیین می‌گردد.

در ابتدای بحث ضروری است تعریفی مشخّص از برخی صنایع ارائه دهیم که در متون بلاغی گاه با عقد و حل آمیخته شده‌اند:

اقتباس: آیه‌ای از قرآن کریم یا حدیثی را به‌طور کامل یا ناقص و گاه با اندک تغییری در شعر و نثر بیاورند و به قرآن یا حدیث بودن آن هم اشاره نکرده باشند:

دو چیز حاصل عمر است نام نیک و ثواب وزین دو درگذری «کل من علیها فان»

که آیهٔ ۲۶ سورهٔ الرحمن عیناً در بیت ذکر شده است (مدنی، ۱۹۶۸م: ۲۱۷؛ صادقیان، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

تضمین: گوینده‌ای به اقتضای سخن، مصراع یا بیت و گاه ابیاتی از شاعری دیگر را بدون هیچ تغییری در ضمن اثر خود بیاورد و در صورتی که شعر از شاعر غیرمشهوری باشد، باید بدان اشاره کند و در غیر این صورت، لازم نیست و بدین طریق از تهمت سرقت مصون می‌ماند (تفتازانی، بی‌تا، ۴۷۲/۱؛ صادقیان، ۱۳۸۸: ۱۵۵؛ آهنی، ۱۳۶۰: ۲۶۹). برخی محقّقان ذکر اشعار و امثال بدون دگرگونی را در نثر از مصادیق تضمین تلقّی کرده (رک: خطیبی، ۱۳۶۶: ۲۱۱) و برخی آوردن حکمت و مَثَل در شعر یا نثر را مصداق ارسال‌المثل دانسته‌اند (رک: فشارکی، ۱۳۷۹: ۱۲۴).

تلمیح: گوینده در سخن خود به داستان، مَثَل، شعر یا اثری دیگر اشاره کند؛ به شرطی که این اشاره، گذرا و غیرمستقیم با زیرساخت داستانی باشد (صبّاغی و حیدری، ۱۳۹۶: ۴؛ مطلوب، ۱۴۰۶: ۳۴۴/۲).

۲. کیفیت عقد در متون بلاغی

بر اساس متون بلاغی، واژهٔ «عقد» ضدّ حل و به‌معنی بستن، گره زدن و محکم کردن است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ۲۹۶/۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق: ۱۱۵/۵؛ دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل عقد؛ همایی، ۱۳۸۹: ۲۳۳)؛ امّا در اصطلاح بدیعی عبارت است از به شعر درآوردن نثر (خواه آن نثر قرآن باشد و خواه غیر آن) نه به گونهٔ اقتباس؛ یعنی اگر نثر مورد نظر قرآن یا حدیث باشد، باید در آن تغییر و تبدیل بسیار راه یابد یا آنکه اشاره شود از قرآن یا حدیث است تا عقد به حساب آید:

انِلْنِی بالّذی استقرضتَ خَطّاً و أشهِدْ معشراً قد شاهدوهُ

فإن اللهَ خلّاقَ البرایا عَنَتْ لجلال هیبته الوجوهُ
یــقول: (إذا تداینتم بدیـــنٍ إلـــی أجلٍ مُسَـــمّیً فاکـــتبوهُ)

«عَنَتْ لجلال هیبته الوجوهُ» عقد آیهٔ «وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ» (طه: ١١١) است و به‌دلیل تغییر بسیاری که در آن رخ داده است، اقتباس نیست و مصراع آخر هم عقد آیهٔ «إِذَا تَدَایَنتُم بِدَیْنٍ إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ» (بقره: ٢٨٢) است نه اقتباس؛ چون شاعر در سخنش اشاره کرده که خداوند چنین می‌فرماید (قزوینی، ٢٠٠٠م: ۴٢٣؛ تفتازانی، بی‌تا: ۴٧۴/١، سیوطی، ١۴٣٣ق: ١٢٢/١؛ هاشمی، ١۴١٠ق: ٣۴١/١؛ مدنی، ١٩۶٨م: ۵٠۶/١؛ مازندرانی، ١٣٧۵: ٣٨٣؛ میرفندرسکی، ١٣٨١: ١٩٣).

تعریف عقد از امّهات متون بلاغت عربی و نظر علمای برجستهٔ این فن، نظیر خطیب قزوینی و تفتازانی نشئت گرفته، در شروح و حواشی آن‌ها تکرار شده و به بلاغت فارسی نیز راه پیدا کرده است. این تعریف در اغلب متون بلاغت عربی با مفاهیم و شواهد کم‌وبیش مشابهی ارائه شده، ولی در منابع بلاغت فارسی چنان‌که باید مورد توجّه قرار نگرفته است و رویکردهای مختلفی نسبت به آن به شرح زیر مشاهده می‌شود:

- دسته‌ای از کتاب‌های معتبر متقدّم و متأخّر بلاغت فارسی بدین صنعت وقعی ننهاده و سخنی از آن به میان نیاورده‌اند؛ کتاب‌هایی نظیر *ترجمان البلاغه*، *حدائق السّحر*، *المعجم*، *دقائق الشعر*، *معیار جمالی*، *معالم البلاغه*، *بدایع الصنایع*، *حقائق الحدائق*، *انیس العشّاق*، *مدارج البلاغه*، *نقد بدیع*، *هنجار گفتار*، *زیب سخن*، *بدیع و قافیه*، *بدیع (زیباشناسی سخن پارسی)*، *بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی*، *بدیع نو* و *زیور سخن در بدیع فارسی*. در برخی از این کتاب‌ها صنایعی مثل اقتباس یا تضمین به گونه‌ای تعریف شده‌اند که معنای صنعت عقد را نیز پوشش دهند؛ مثلاً در تعریف اقتباس به ذکر نکردن نام گوینده که از شروط آن است، اشاره نشده (هدایت، ١٣٣۵: ٢٩؛ صادقیان، ١٣٨٧: ١۵٣؛ راستگو، ١٣٧۶: ٢٩٣) یا صنعت تضمین را توسعهٔ معنایی

داده‌اند و آنچه را در عقد مطرح می‌شود (ذکر آیه و حدیث همراه با نام گوینده) برای تضمین لحاظ کرده‌اند (رک: نشاط، ۱۳۴۶: ۲۵۸). به نظر می‌رسد این‌گونه متون در تعاریفی که از تضمین ارائه داده‌اند، تحت تأثیر بلاغت عربی و کتاب‌هایی چون *نهایه الایجاز*، *بدیع القرآن* و *المثل السائر* بوده‌اند.

ابن‌اثیر (۵۵۵ –۶۳۰ ق) تضمین را اخذ و درج آیه در کلام دانسته است (رک: ابن‌اثیر، ۱۴۲۰ق: ۳۴۲/۲)؛ امّا بیشتر اهل بلاغت اساساً تضمین را در معنی آوردن مصراع یا بیتی از شاعر دیگر در سخن خود دانسته و ذکر آیه و حدیث را در شعر به اقتباس اختصاص داده‌اند (رک: تفتازانی، بی‌تا، ۴۷۲/۱؛ مازندرانی، ۱۳۷۶: ۳۸۵). نویسندهٔ *مدارج البلاغه* نیز علی‌رغم نپرداختن به صنعت عقد، معتقد است اقتباس، تضمین، تلمیح، عقد و حل از صنایع شعری هستند و از سرقات و مسترقات محسوب نمی‌شوند (هدایت، ۱۳۳۵: ۲۲۹).

– دستهٔ دیگر، کتاب‌هایی که به‌طور مجمل یا مبسوط تعریف خود را از عقد و شرایط و مثال‌های آن به پیروی از خطیب قزوینی و مهم‌ترین شارح آثار او، تفتازانی، ارائه داده‌اند (رک: آق‌اولی، ۱۳۷۳: ۲۲۸؛ آهنی، ۱۳۶۰: ۲۷۳؛ مازندرانی، ۱۳۷۵: ۳۸۷؛ میرفندرسکی، ۱۳۸۱: ۱۹۳).

– دستهٔ دیگر، کتاب‌هایی که تعریف اقتباس را برای عقد ذکر کرده و این دو صنعت را از هم تمیز نداده‌اند (رک: شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۱۸؛ نجفقلی میرزا، ۱۳۶۲: ۱۵۰). برای مثال، در باب عقد گفته‌اند: «این صنعت چنان است که شاعر چیزی از کلام خدای تعالی یا کلامی از حدیث یا از حکما در شعر بیاورد به لفظ و معنی؛ یعنی همان عبارت را در شعر داخل نماید و اگر حرفی یا کلمه‌ای برای وزن شعر کم یا زیاد نماید، عیب نخواهد بود؛ در صورتی که نقص به معنای آن وارد نیاید» (نجفقلی میرزا، ۱۳۶۲: ۱۵۰).

امّا بر اساس کتاب‌های بلاغی، اقتباس با عقد از چند نظر تفاوت دارد:

۱. اقتباس در نثر و در شعر به کار می‌رود؛ ولی عقد فقط به شعر تعلّق دارد؛

۲. اقتباس صرفاً به قرآن و حدیث اختصاص دارد؛ ولی عقد هر سخن منثور دیگری را نیز شامل می‌شود؛

۳. در اقتباس نباید اعلام شود که آنچه گرفته شده از قرآن و حدیث است؛ ولی در عقدِ آیه و حدیث در صورت عدم تغییر، حتماً باید اشاره شود که آنچه گرفته شده از کیست؛

۴. در اقتباس، تغییرات لفظ برای حفظ وزن شعر، اندک بوده، تغییر لفظ مقتبس به افزایش یا کاهش یا تقدیم و تأخیر یا آشکارکردن اسم ظاهر به‌جای ضمیر جایز است؛ امّا در عقد اگر به گوینده اشاره نشود، باید تغییرات فراوان باشد. برای مثال، در بیت «کان الّذی خفت أن یکونا/ انّا الَی الله راجِـــعونا»، مصراع دوم از آیهٔ «انّا لله و انّا الیه راجِعون» (بقره: ۱۵۶) گرفته شده و از مصادیق اقتباس است؛ ولی به ضرورت شعری، تغییراتی اندک مثل افزودن «الف» در «راجعون» برای اشباع و آشکار شدن اسم ظاهر «الله» به‌جای ضمیر «ه» در «الیه» اعمال شده است. همچنین شعر «قُلتُ دَعنی وَجهُکَ الجَنّة حفّت بِالمَکاره» که از حدیث «حُفّت الجنّة بالمَکاره» با تقدیم و تأخیر دو واژهٔ «حفّت» و «الجنّة» اقتباس شده است (رک: تفتازانی، بی‌تا: ۴۷۱/۱؛ مدنی، ۱۹۶۸م: ۲۲۰/۲؛ هاشمی، ۱۴۱۰ق: ۳۳۹/۱؛ میرفندرسکی، ۱۳۸۱: ۱۸۶؛ مازندرانی، ۱۳۷۵: ۳۸۳؛ رنجبر، ۱۳۸۵: ۳۳). بنابراین در مصرع اوّل این بیت:

در ازلمان گفته‌ای لاتقنطوا من رَحمتی دیگران را گفته‌ای منهم اذا هم یقنطون
(سنایی، ۱۳۸۰: ۵۳۳)

که به آیهٔ «لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ» (زمر/۵۳) اشاره دارد، تغییر جزئی صورت گرفته، ضمیر متکلّم «ی» به‌جای اسم ظاهر «الله» آمده و مصداق اقتباس است؛ ولی در بیت:

بانگ آید هر زمانی زین رواق آبگون آیت انّا بنیناها و انّا موسعِون
(مولوی، ۱۳۷۳: ۹۹۶/۱)

که بر اساس آیهٔ قرآنی «وَالسَّماءَ بَنَیْناهَا بِأَیْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» (ذاریات: ۴۷) سروده شده، تغییرات بسیار رخ داده، مصداق عقد است.

– دستهٔ دیگر، کتاب‌هایی که نویسندگان آن‌ها تعریفی ناقص از عقد ارائه داده‌اند و همین امر باعث خلط مباحث و مثال‌ها و روشن نشدن تفاوت این صنعت با صنایعی چون اقتباس و تضمین یا سرقت قلمداد کردن و مذموم دانستن آن شده است. برای مثال، واعظ کاشفی (۸۴۰–۹۱۰ق) عقد را مانند اقتباس، مختصّ قرآن و حدیث می‌داند و تنها تفاوت آن دو را در عدم تغییر لفظ قرآن و حدیث در اقتباس و امکان تغییر لفظ آیات و احادیث در عقد می‌داند (واعظ کاشفی، ۱۳۶۹: ۱۵۶)؛ در حالی که اوّلاً عقد صرفاً به قرآن و حدیث تعلّق ندارد و ثانیاً طبق نظر علمای بلاغت در اقتباس تغییرات اندکی چون تقدیم یا تأخیر یک لفظ امکان‌پذیر است و مثالی را که واعظ کاشفی بر اساس تعریف ناقص خود به‌عنوان عقد حدیث «ملاک الدین الورع» آورده: «به ورع کوش زانکه شاه امین/ گفته است: الورع ملاک الدین» (همان)، از مصادیق اقتباس است.

همایی (۱۲۷۸–۱۳۵۹ش) تعاریفی ناقص از عقد و اقتباس به دست داده است و مثلاً در تعریف عقد، به منظوم کردن سخن نثر دیگران اکتفا می‌کند (همایی، ۱۳۸۹: ۲۳۳ و ۲۴۰). همین امر باعث شده ابیاتی نظیر «احمد الله تعالی که علی‌رغم حسود/ خیل باز آمد و خیرش به نواصی معقود» و نیز «صار دکّا منه وانشـــقّ الجبل/ هل رأیتم من جَبَل رقص الجمل» را که تغییرات زیادی در آن‌ها راه یافته است و به‌ترتیب، عقد حدیث «الخیرُ مَعقود بِنَواصِی الخَیل» و عقد آیهٔ «فَلَمّا تَجَلّی رَبُّه لِلجَبَلِ، جَعَلَه دَکّا وَ خَرّ موسی صَعِقا» (اعراف: ۱۴۳) هستند، مصداق اقتباس تلقّی کند.

صاحب *روش گفتار* که در تعریف عقد تحت تأثیر گرکانی (۱۲۲۲–۱۳۰۵ش) بوده، عقد را آن می‌داند که از آیات و روایات یا حکم و امثال، مطلبی را با همه یا بیشتر الفاظ آن در نظم بیاورند (زاهدی، ۱۳۴۶: ۳۵۲). اشکال تعریف وی در مقایسه با تعریف گرکانی از عقد (رک: گرکانی، ۱۳۷۷: ۱۰۵) این است که گرکانی قید تمام یا

بیشتر الفاظ را برای حِکَم و امثال آورده و ذکر آیات و روایات را در شعر از نوع اقتباس و در صورت تغییرات بسیار، جزو عقد دانسته است؛ امّا زاهدی این قید را مطرح نکرده و همین امر باعث خلط مبحث و تعارض و آمیختگی تعاریف وی از عقد و اقتباس شده است؛ از این رو مثالی را هم که برای عقد آورده: «چو هست آب حیاتت بدست تشنه ممیر/ فلاتَمت و مِنَ الماءِ کُلّ شَیءٍ حَیّ» (زاهدی، ۱۳۴۶: ۳۵۲) پیش‌تر برای اقتباس نیز ذکر کرده است (رک: همان: ۳۰۰).

با توجّه به آنچه گفته شد و نیز براساس تعریف عقد، باید بین «به نظم درآوردن نثر» و «در نظم آوردن نثر» تمایز قائل شویم و دخل و تصرّف زیاد گوینده در عبارت اخذشده را به مقاصد هنری و نیز غنای محتوایی، شرط اصلی این شیوه قلمداد کنیم. تنها در این صورت است که عقد، عکس حل بوده، از آرایه‌های دیگر نظیر اقتباس، تضمین و ارسال‌المثل متمایز می‌شود. همچنین بهتر است مواردی همچون «شاید ار وقت سخن باشم تو را از اهل بیت/ چون محمّد گفت: السلمان منا اهل بیت» را که به‌دلیل ذکر نام گوینده در زمرهٔ اقتباس قرار نمی‌گیرد و با تعریف اصیل عقد نیز همخوانی ندارد، به پیروی از گرکانی (رک: گرکانی، ۱۳۷۷: ۱۰۵) در زمرهٔ «نقل و روایت» به حساب‌آوریم. نکتهٔ دیگر اینکه مثال‌های موجود در کتاب‌های بلاغی در باب عقد، تنها بر یک شیوهٔ عقد، یعنی تغییر یا جابه‌جایی و حذف و اضافهٔ واژگان در بستر اصلی عبارات اخذشده دلالت دارد؛ در حالی که این صنعت به‌صورت خروج آیه، حدیث، مَثَل و... از بافت اصلی خود و ذکر برخی واژگان برجستهٔ آن در شعر شاعر و آمیزش آن با سایر عناصر کلامی وی نیز دیده می‌شود و این شیوه از گونهٔ اوّل آن زیباتر و هنری‌تر است. از بین بدیعیان تنها محمّد راستگو (۱۳۳۵) به این گونهٔ عقد اشاره کرده، ولی آن را حل یا تحلیل نامیده است (رک: راستگو، ۱۳۹۲: ۳۸). این قسم اخیر با توجّه به مثالی که برخی بدیعیان برای نشان دادن امکان عقد و تلفیق دو یا چند آیه و حدیث در شعر بر پایهٔ ذکر یک یا چند لفظ برجسته ارائه کرده‌اند، قابل‌دریافت است:

عمده الخیر عندنا کلمات أربع قالهن خیر البریه
اتّق الشّبهات و ازهد و دع ما لیس یعنیک و اعملن بنیه

در شعر بالا مضمون و سیاق سخن و دیگر اجزای کلام، قرینه است برای پی بردن به عقد توأمان این چند روایت از پیامبر اکرم (ص): «الحلال بیّن و الحرام بیّن بینهما أمور مشتبهات»، «ازهد فی الدنیا یحبّک اللّه»، «من حسن إسلام المرء ترک ما لایعنیه» و «إنّما الاعمال بالنّیات» (مطلوب، ۱۹۸۳م: ۵۳۳/۱؛ مدنی، ۱۹۸۶: ۵۰۶/۱؛ مازندرانی، ۱۳۷۵: ۳۸۷). همچنین از مثال بالا می‌توان این نکته را دریافت که در صنعت عقد جایز است به‌جای اصل واژه از مشتقّات و معانی آن استفاده شود؛ چنان‌که در بیت مذکور «شبهات» به‌جای «مشتبهات» و «دع ما لیس یعنیک» به‌جای «ترک ما لایعنیه» به کار رفته است. در فارسی می‌توان به بیت زیر اشاره کرد که در آن، مَثَل «گِردران با گردن است» با تصرّفاتی هنرمندانه و کاربرد واژهٔ «گردَنان» به‌جای «گردن» که از مشتقّات آن است، عقد شده است:

از تن اهل کرم این گردنان سر می برند گِرد ران مردمی زین گردَ نان تا کی خوریم
(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۴۱۱)

در بیت زیر نیز معنی کنایهٔ قرآنی «خفض جناح» (رک: اسراء: ۲۴) عقد شده و این نکته به قرینهٔ زمین بوسیدن زال نزد پدر قابل‌دریافت است:

چو زال اندر آمد به پیش پدر زمین را ببوسید و گسترد پر
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۹۵۰/۱)

از دیگر نمونه‌های قسمِ دوم عقد، ابیات زیر است که در آن‌ها به‌ترتیب، عقد آیات قرآنی «قَد تَبَیَّنَ الرّشدُ مِنَ الغَیّ» (بقره: ۲۵۶)، «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ» (ناس: ۴) و عقد حدیث نبوی «الفقرُ فَخری» رخ داده است:

مرشد طبع سوی عقل از می داعی عقل سوی رشد از غی
(سنایی، ۱۳۸۰: ۲۱۶)

نخستین پاکی از احداث و انجاس   دوم از معصیت وز شرّ وسواس
(شبستری، ۱۳۶۸: ۹۴)

فقر از این رو فخر آمد جاودان   که به تقوی ماند دست نارسان
(مولوی، ۱۳۷۳: ۳۲۸۱/۳)

گفتنی است که نمونه‌های فوق را نمی‌توان جزو اقتباس قلمداد کرد؛ زیرا در اقتباس، نویسنده عبارت قرآنی یا روایی (خواه جملهٔ کامل و خواه جملهٔ ناقص) را با همان ساختار عربی بدون هیچ دگرگونی یا با تغییری اندک در سخن خود جای می‌دهد؛ ولی در این گونه عقد، شاعر الفاظ و معانی آیه و حدیث را چنان با سخن خود می‌آمیزد و در آن دخل و تصرّف می‌کند که تشخیص آن تنها در صورت آشنایی خواننده با آن آیه و حدیث امکان‌پذیر است.

چنان‌که ملاحظه شد، هیچ‌یک از متون بلاغی تعریفی دقیق و شایسته از عقد به‌عنوان یکی از آرایه‌های ادبی ارائه نداده و ترسیم سیمای واضحی از این صنعت بر اساس کاربست آن در متون ادب فارسی ضروری است. صنعت عقد به دو صورت در شعر به کار می رود: در قسم اوّل، شاعر عبارات قرآنی و روایی، امثال و اقوال مشهور را از بافت اصلی خود خارج می‌کند و یک یا چند واژه از آن را با همان لفظ یا مشتقّات و گاه معانی آن در تنسیق سخن خود به کار می‌برد و از پیش خود نیز چیزی بدان می‌افزاید یا از آن می‌کاهد. البته به صِرف شباهت یک واژه با الفاظ قرآنی یا روایی و... نمی‌توان حکم به صنعت عقد یا حل داد؛ مگر اینکه قرائنی مثل مضمون سخن یا الفاظ دیگر کلام، این نوع بهره‌گیری را تأیید کنند. در قسم دیگر عقد، شاعر در همان بستر اصلی عبارت اخذشده به اِعمال تغییرات برجسته می‌پردازد.

۲-۱. عقد، سرقت ادبی یا صنعت ادبی؟

بحث عقد در متون بلاغی گاه همراه با اقتباس و تضمین و تلمیح، در بخش سرقات ادبی یا ملحق به سرقات مطرح شده است که از علل عمدهٔ آن می‌توان به تلقّی خاصّ

نویسندگان از صنعت عقد و بعضاً برداشت نادرست یا ناقص از این صنعت و نیز تقلید و گرته‌برداری نویسندگان بلاغی از یکدیگر بدون بررسی و اجتهاد شخصی اشاره‌کرد. مثلاً نویسنده‌ای بدون توجّه به معنای دقیق عقد، آن را از سرقات شعری پنداشته است که در آن شاعر جمله‌ای منثور را از دیگران می‌گیرد و با تکمیل وزن و قافیه در شعر خود به کار می‌برد (رنجبر، ۱۳۸۵: ۳۳). در این میان، نظر برخی بلاغیون مانند همایی نسبت به این موضوع انتقادی بوده، با تجویز شرایطی، ارزش ادبی و هنری برای این صنعت قائل شده‌اند. به عقیدهٔ همایی، عقد در صورتی سرقت محسوب می‌شود که شاعر در پی ربودن فکر و لفظ و معنی نویسندهٔ قبل باشد؛ امّا چنانچه در عقد، قصد شاعر اقتباس و هنرنمایی باشد و کلام خود را نیز با قرینه‌ای همراه سازد و فی‌المثل امثال سایر و شبه‌مثل را منظوم کند، چنان‌که نکته و لطیفه‌ای از دست نرفته باشد، جزو محاسن کلام و نشان‌دهندهٔ کمال هنر و فضیلت و قوّت طبع شاعری است. در باب کاربرد آیه و حدیث در نظم هم که اصلاً احتمال سرقت نمی‌رود (همایی، ۱۳۸۹: ۲۳۳-۲۴۳). صاحب *انوار الربیع* نیز خاطرنشان می‌کند بیشتر بلاغیون نظم معنی بدون لفظ را (در مواردی که نثر مشهور نباشد) نوعی از سرقت دانسته و عقد محسوب نکرده‌اند (رک: مدنی، ۱۹۶۸م: ۵۰۶/۱). به عقیدهٔ وی از شرط‌های عقد این است که همهٔ الفاظ یک نثر یا قسمت عمدهٔ آن گرفته شود، آن‌گاه ناظم بر آن بیفزاید یا بکاهد تا در وزن شعری راه یابد (هاشمی،۱۴۱۰ق: ۳۴۱/۱). بنابر آنچه گفته شد، عقد تحت شرایط زیر سرقت محسوب نمی‌شود:

۱. اگر قصد شاعر از عقد، ربودن لفظ و فکر و معنی نویسندهٔ دیگر نباشد و کلام خود را با قراینی همراه کند. در بسیاری از موارد عقد، دخل و تصرّف شاعر در نثر دیگری با ذوق و قریحه و ظرافت‌هایی همراه است که بدان اعتلا و کمال هنری می‌بخشد و «این ربودن در بین بزرگان ما امری زشت تلقّی نمی‌شده است... اگر این حقیقت نمی‌بود، تکامل ادبی به هیچ وجه شکل نمی‌گرفت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۶: ۲۰۴). برای مثال، شفیعی‌کدکنی (۱۳۱۸) با عقد این عبارت «چون شعر بدین درجه

نباشد، تأثیر او را اثر نبود و پیش از خداوند خود بمیرد» (عروضی سمرقندی، ۱۳۷۶: ۴۶) از *چهار مقاله*، آن را نغزتر و پرمغزتر از اصل ارائه کرده است:

خوش آن شعر نغزی که تا نقش بست نپیموده لب را به دل‌ها نشست
نه آن یاوه کز سست پیوند خویش بمرده‌ست پیش از خداوند خویش
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۷۸)

۲. اگر شاعر، قرآن، حدیث، امثال و حکم یا گفتاری مشهور را عقد کرده باشد.
۳. الفاظِ تغییرنکرده در عبارت عقدشده، شنونده را به اصل کلام رهنمون شود.

۳. کیفیت حل در متون بلاغی

حل در لغت از «حلّ العقدة یحلّها حلا: فتحها، از هم باز کردن و گشودن» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ذیل حل، مطلوب، ۱۹۸۳م: ۴۷۵؛ زاهدی، ۱۳۴۶: ۳۴۹؛ همایی، ۱۳۸۹: ؛ حلبی، ۱۳۸۸: ۶۳) گرفته شده و در اصطلاح به نثر در آوردن نظم و عکس عقد است و صرفاً هنگامی پذیرفته است که قالب نیکو و موقعیت شایسته داشته باشد؛ مانند «فإنه لمّا قبحت فعلاته و حنظلت نخلاته لم یزل سوء الظنّ یقتاده و یصدق توهمه الّذی یعتاده» که حلّ این بیت از متنبّی است: «إذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه/ و صدّق ما یعتاده من توهّم« (قزوینی،۲۰۰۰م: ۴۲۵؛ تفتازانی، بی‌تا: ۴۷۵/۱؛ هاشمی،۱۴۱۰ق: ۳۴۲/۱؛ مدنی، ۱۹۶۸م: ۵۰۷/۱؛ میرفندرسکی، ۱۳۸۱: ۱۹۴؛ مازندرانی، ۱۳۷۵: ۳۸۸).

صنعت حل به‌دلیل ملازمت با عقد و ذکر قید «عکس عقد» در توصیف آن، اغلب به‌صورت کلّی در متون بلاغی تعریف شده و بر اساس نمونه‌های ارائه‌شده از آن، همان ویژگی‌های «عقد» را داراست؛ جز آنکه «عقد» به نظم و «حل» به نثر اختصاص دارد. علمای بلاغت عربی همچون خطیب قزوینی و پیروان او بیشتر به حلّ شعر و کلام منظوم توجّه داشته و کسانی چون ابن‌اثیر (۵۵۸–۶۳۸ق) و مقلّدانش به بحث حلّ آیات و احادیث نیز در سخن منثور اشاره کرده‌اند. ابن‌اثیر، یکی از بزرگان نثر فنّی (رک: خطیبی، ۱۳۶۶: ۱۰۲) در *المثل السائر* که به اسرار و فنون کتابت و تزیین آن اختصاص

دارد، به‌طور مبسوط فنّ حلّ اشعار و آیات و اخبار در نثر عربی را مورد بررسی قرار داده، جایگاه آن را در کتابت از دیگر عناصر برتر می‌داند (ابن‌اثیر،۱۴۲۰ق: ۹۲/۱). بر اساس نظر او در باب حلّ اشعار، گاه شعر با ذکر تمام الفاظش حل می‌شود و به‌صورت نثر درمی‌آید. از این قبیل است عبارت زیر که با کمک گرفتن از فنّ تشبیه، بیت «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل/کجا دانند حال ما سبک‌باران ساحل‌ها» (حافظ، ۱۳۶۸ :۲) چنین در آن حل شده است: «حکایت طوفان در پرانتز، حکایت شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل است و نیز حکایت سبک‌باران ساحل است که از حال ما غافل‌اند» (امین‌پور، ۱۳۶۵: ۱۱).

در قسم دوم، شعر با ذکر بعضی از الفاظش حل می‌شود. نمونهٔ آن در شعر فارسی، حلّ برخی الفاظ شعر «کمال دانش من کور دید و کر بشنید/ به نظم و نثر چه در پارسی چه در تازی» (ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۲۴) در این عبارت است: «و آن حادثه که از شهرت، دوست و دشمن شنیده بودند، کور دیده و کر شنیده...» (زیدری، ۱۳۸۵: ۱۰۵).

گونهٔ سوم نیز بیان معنای شعر در قالب الفاظی غیر از الفاظ شعر است و باید در شکلی لطیف ارائه شود (همان: ۹۱-۹۵؛ عسکری، ۱۴۱۹ق: ۲۱۶-۲۱۷). البته بیان معنی شعر در نثر در بیشتر کتاب‌های بلاغت فارسی به‌عنوان صنعت مطرح نشده است و به همین دلیل، برخی این گونه حل را جزو صنایع نمی‌دانند (رک: گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۷۱). به عقیدهٔ ابن‌اثیر، در حلّ آیات و احادیث، عبارات متن پس از ممزوج شدن با آیات قرآنی یا... پرداخته می‌شوند و این شگرد ادبی از ذکر عین آیه و حدیث در نثر زیباتر و دشوارتر است و به‌مدد توفیق الهی و تمرین مداوم به دست می‌آید. در این شیوه، واژگان برجستهٔ بیت منظوم از آن استخراج شده، نویسنده بدون هیچ تکلّفی از انواع صنایع بدیعی، قراین و اندوختهٔ ذهنی خود آنچه متناسب با عبارت و القاکنندهٔ معنی باشد، می‌افزاید و سپس آن را به صورتی مسجوع و آهنگین عرضه می‌کند (ابن‌اثیر، ۳۲۳/۲، ۱۳۴/۱ و ۱۳۷؛ حلبی، ۱۹۸۰: ۳۲۵؛ نویری، بی‌تا: ۱۸۳/۷).

سخنان ابن‌اثیر در باب اقسام حلّ آیات و احادیث مبنی بر آوردن بخشی از عبارت قرآنی یا روایی در سخن و استفاده از تعابیری چون تضمین کلّی و تضمین جزئی به‌جای اقتباس و حل، یکی از عوامل مهم پریشانی و فقدان انسجام در تعاریف عقد، اقتباس، تضمین و حل است. از این رو برخی اقتباس و تضمین را مترادف قلمداد کرده‌اند (رک: راستگو، ۱۳۹۲: ۳۰) یا حوزهٔ معنایی تضمین را که بنا بر نظر بیشتر عالمان بلاغت به آوردن مصراع یا بیت شعر دیگران در کلام تعلّق دارد، به ذکر قرآن و حدیث در سخن نیز تعمیم داده یا معانی حلّ و عقد و اقتباس را در هم‌آمیخته و بین آن‌ها تفاوتی قائل نشده‌اند (رک: راستگو، ۱۳۷۶: ۲۹۳؛ خزائلی و سادات ناصری، ۱۳۳۴: ۶۸).

نویسندگان کتاب‌های بلاغت فارسی به مبحث حل توجّه لازم را مبذول نداشته و آنچه در این باره مطرح کرده‌اند نیز دقیق و یکدست نیست. بیشتر کتاب‌هایی که در باب عقد سخنی نگفته‌اند و ما پیش‌تر از آن‌ها نام بردیم، دربارهٔ حل نیز مطلبی ارائه نداده‌اند. نویسندگان برخی کتاب‌ها مثل *درّهٔ نجفی* و *نگاهی تازه به بدیع* هم که به عقد پرداخته‌اند، از حل چیزی نگفته‌اند. مولّفان *انوار البلاغه* و رسالهٔ *بیان بدیع* و برخی دیگر، تحت تأثیر آرای خطیب قزوینی به تعریف حل پرداخته و شواهد مثال آن کتاب‌ها را نیز بعضاً همراه با مثال فارسی در آثار خود ذکر کرده‌اند. برخی محقّقان نیز حل را اشارت به یک یا چند کلمهٔ مشخّص و برجستهٔ آیه، حدیث، شعر و مَثَل دانسته‌اند تا معلوم شود که نویسنده در ابداع و انشای عبارت، به مضمون و معنی آیه یا حدیث معیّنی توجّه داشته است (رک: خطیبی، ۱۳۶۶: ۲۰۶؛ یزدگردی، ۱۳۸۵: ۲۱). در این تعریف از دو نکته غفلت شده است: اوّل اینکه در حلّ آیات و امثال و... چون عقد، گاه از مشتقّات و معانی آن الفاظ نیز در متن منثور استفاده می‌شود نه عین آن. مانند حلّ مَثل «گِردران با گردن است» در عبارت زیر که در آن واژهٔ گردَنان از گردن مشتق شده است: «ما همیشه از گردنان، گِردران برده‌ایم نه از کودکان گِردکان» (وراوینی،۱۳۸۰ :۵۴۰). دوم اینکه تعریف فوق صرفاً بر یک گونه از صنعت حل

دلالت دارد و قسم دیگر آن را شامل نمی‌شود؛ در حالی که در نثر نیز آیات و روایات و امثال تغییریافته در همان بستر اصلی، از مصادیق حل به شمار می‌آیند؛ مثلاً در «طول اللّیل الّا قَلیلا» (زیدری، ۱۳۸۵: ۵۱) حلّ آیهٔ «قُمِ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِیلًا» (مزمل: ۲) رخ داده است. گفتنی است از آنجا که در نثر، نویسنده از تنگنای وزن و قافیه آزاد است، کاربرد این‌چنینی عبارات برساختهٔ عربی، نشان‌دهندهٔ کارکردهای جمال‌شناختی آن‌هاست. همچنین مانند برخی امثال و اقوال مشهور که نویسنده به تناسب موقعیت و کاربرد خاص، در ساختار اصلی مَثَل تصرّف کرده است: «اگر هم‌قطارهایت بدانند که دستت خواهند انداخت و دیگر خر بیار و خجالت (به جای باقالی) بار کن» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۴۲).

۳-۲. تفاوت حل و تحلیل

در برخی کتاب‌ها دو صنعت حل و تحلیل مترادف دانسته شده‌اند (رک: حلبی، ۱۳۸۸: ۶۳؛ راستگو، ۱۳۹۲: ۳۳؛ طغیانی و اجیه، ۱۳۹۰: ۲۷۶)؛ در حالی که این‌گونه نیست و علی‌رغم شباهت و قرابت لفظی، از لحاظ مفهوم و کاربرد در علم بدیع متفاوت‌اند. تحلیل، عبارت است از اینکه لفظ مفرد را منحل کرده، به اجزای آن تجزیه نمایند؛ به‌طوری که هریک از اجزای آن، کلمه‌ای مستقل باشد؛ مثل تحلیل شراب در ابیات زیر:

چیست حاصل سوی شراب شدن — اوّلش شـــرّ و آخر آب شدن
از شراب عشق جانان مســت شو — کانچه عقلت می‌برد شرّ است و آب

(تقوی، ۱۳۱۷: ۲۹۱؛ نشاط، ۱۳۴۶: ۱۵۵)

۳-۳. حل و تلمیح

از شرایط تلمیح، بیان غیرمستقیم و اشارهٔ ضمنی به شعر، مَثل و... و برخورداری از زیرساخت داستانی است (رک: صبّاغی، ۱۳۹۶: ۴). بر این اساس، واژگان حل‌شده در نثر آن‌گاه که داستانی را در ذهن مخاطب تداعی کند، با تلمیح مرز مشترک می‌یابد و دربارهٔ عقد نیز همین گونه است. در نمونهٔ زیر، واژگان «مغار،

کهف، یک دو آشنا، رابع» از داستان قرآنی اصحاب کهف اخذ شده و در متن، حل شده‌اند: «خود را پیاده و پای‌کشان با مغاری چون حال محنت‌زده و حوصلهٔ بخیل، تنگ و تاریک انداخت... و آن کهف دلگیر را سه شبانه‌روز با یک دو آشنا هم از ابنای روزگار که خواجه محمّد جودانه رابع ما بود...» (زیدری، ۱۳۸۵: ۵۷).

٤. کارکردها و جایگاه زیبایی‌شناسانهٔ عقد و حل در متون ادبی

یکی از دلایل اصلی بی‌توجّهی به دو صنعت عقد و حل در متون بلاغی، عقیم بودن مطالب متون بلاغت عربی در ارتباط با ادبیات فارسی و آشنا نبودن مؤلّفان کتاب‌های بدیعی با جنبه‌های زیبایی‌شناسانهٔ این صنایع است؛ در حالی که با دقّت در متون ادبی و کارکردها و ابعاد زیباشناسانهٔ این دو صنعت می‌توان جایگاه قابل‌توجّهی برای آن‌ها در نظر گرفت:

۱. در دو صنعت عقد و حل بین آیات مختلف قرآنی پیوند برقرار می‌شود و شاعر یا نویسنده به حکم «خیر الکلام ما قلّ و دلّ» از این طریق، مفاهیم بسیار را در قالب الفاظ اندک بیان می‌کند و آن‌ها را به گونه‌ای موجز و رسا و با نیروی القاگری بیشتر به مخاطب انتقال می‌دهد؛ مانند شعر زیر که از طریق صنعت عقد، طیف وسیعی از آیات قرآنی را پیش چشم مخاطب نمایان می‌سازد و هر اندازه مخاطب با آن کلام وحیانی انس و الفت بیشتری داشته باشد، از تعدّد دلالت‌ها و بسط مضمونی، حظّ و بهرهٔ بیشتری می‌برد:

دادار غیب‌دان نگهبان آسمان — سبحانَ مَن یُمیت و یُحیی و لا اله
رزّاق بنده‌پرور و خلّاق رهنما — الّا هو الّذی خَلَقَ الارضَ و السّماء

(سعدی، بی‌تا: ۴۲۸)

در این ابیات، آیات متعدّد قرآنی نظیر «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ» (دخان: ۸)، «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (نحل: ۳) و «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا» (اسرا: ۴۳) عقد شده است. عبارت «و انذار واجب می‌شمردم و ساءَ عاقبة المُنذرين» (زیدری، ۱۳۸۵: ۴۰) از *نفثة المصدور*، حل و ترکیبی است از سه آیهٔ «فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ» (صافات: ۱۷۷)، «فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ» (صافات: ۷۳) و «فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ» (شعرا: ۱۷۳؛ نمل: ۵۸). البته این کارکرد، به حلّ آیات قرآنی محدود نمی‌شود و در حلّ ابیات شعری نیز نمونه‌هایی دارد (رک: زیدری، ۱۳۸۵: ۵۷).

۲. بدون توجّه به دو صنعت عقد و حل، دقّت و لطافت و تناسب مضمون و علّت انتخاب لغات خاصّی که در کلام به کار رفته است، مفهوم و مشخّص نخواهد بود (رک: خطیبی، ۱۳۶۸: ۲۰۷)؛ مانند نمونهٔ زیر که بر پایهٔ عقد آیهٔ «... مثلُ نوره كَمِشكاةٍ فيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» (نور: ۳۵) ساخته و پرداخته شده است:

دل زجاج آمد و نورت مصباح　　من بیدل‌شده مشکات تـوام

(مولوی، ۱۳۵۵: ۱۶۸۳)

۳. صنعت عقد، امکان تفسیر و توضیح ضمنی بعضی عبارات قرآنی و روایی را فراهم ساخته است. به عبارت دیگر، گاه شاعر از طریق این صنعت و دخل و تصرّف در واژگان عبارت اخذشده، به طریق حذف یا اضافه، به شرح و توضیح آن می‌پردازد؛ مانند:

گفت: موتوا كُلّكُم مِن قَبل أن　　يَاتی الموتُ تَموتوا بِالفِتَن

(همان، ۱۳۷۳: ۲۲۷۳/۴)

در بیت فوق، اعمال تغییرات و افزایش واژگان در اثنای گزارهٔ روایی توسّط شاعر، سبب توضیح بیت و تفکیک دو نوع مرگ (موت اختیاری و موت اجباری) برای خواننده است.

۴. دو صنعت عقد و حلّ مانند تلمیح و اقتباس، با یادآوری برخی مطالب، نکاتی را در ذهن مخاطب تداعی می‌کنند و این امر، استحکام صورت و معنای متن و طیب خاطر خواننده را در پی دارد.

٤-١. در پیوند با صور خیال

یکی از مواردی که بر زیبایی و تأثیر صنعت عقد به‌ویژه حل می‌افزاید و کاربرد آن را در سخن برجسته و درخشان می‌سازد، همراهی این دو با دیگر صور خیال و زیورهای بلاغی است. این ملازمت، جنبه‌های زیباشناسانه و قدرت القاگری این دو صنعت را تقویت می‌کند. برای مثال، در بیت زیر، شاعر از طریق عقد چند آیهٔ قرآنی مرتبط و رعایت نهایت ایجاز، تشبیه را نیز به شعر خود تزریق کرده و بر جلوه و رونق آن افزوده است:

لَمَعَ البَرق مِن الطّور و آنَستُ بِه فَلعلّی لکَ آتٍ بِشَهابٍ قَبَس

(حافظ، ۱۳۶۸: ۳۱۸)

شاعر برای سرودن این بیت، عبارات قرآنی «فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» (قصص: ۲۹)، «اذْ رَأَى ناراً فَقالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ ناراً لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْها بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً» (طه: ۱۰) و «وَ نادَيْناهُ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْناهُ نَجِيًّا» (مریم: ۵۲) را در نظر داشته و زبدهٔ این آیات را در بیتی عقد کرده است؛ زیرا بیان محتوای این آیات به زبان فارسی در بیتی با این وزن و قافیه میسّر نیست. این بیت علاوه بر اینکه تسلّط حافظ بر آیات قرآنی و مهارت وی را در پیوند آن‌ها در قالب یک بیت نشان می‌دهد، تداعی‌کنندهٔ داستان حضرت موسی (ع) در قرآن است و شاعر از طریق تشبیه مضمر و به‌طور ضمنی، خود را مانند حضرت موسی گرفتار در شب تار فراق ممدوح و نیز تاریکی ایّام دانسته که امید دارد پرتوی از امداد بارقهٔ الهی برای ممدوح خود به ارمغان آورد.

در صنعت حل نیز این‌گونه است؛ مثلاً در عبارت «تا از معرضِ لائمهٔ اَحمَیتَ فَما اَشوَیتَ اجتناب واجب دیدم و تحرّضِ من بر تعرّضِ این نفحهٔ توفیق که از مهبِّ کرامت الهی درآمد، بیفزود» (وراوینی، ۱۳۸۰: ۲۹) که با حلّ این سخن پیامبر «إنّ لِرَبّکُم فی أیّامِ دَهرِکُم نَفَحات، فَتَعَرّضُوا لَهُ لَعَلّهُ أن یُصیبَکُم نَفحَهٌ منها...» سامان یافته، نویسنده بدون استناد و اقتباس مبسوط و مستقیم، با ذکر برخی واژگان برجسته و همراه کردن آن با دیگر ترفندهای ادبی مثل تشبیه (نفحهٔ توفیق)، کنایه (نفحهٔ توفیق کنایه از موصوف: منظور مرزبان‌نامه)، جناس (تعرّض و تحرّض) و (تعرّض و معرض) بر زیبایی و خیال‌انگیزی و تأثیر سخن خود افزوده است.

چنان‌که از نمونهٔ فوق پیداست، دو صنعت عقد و حل به دیگر ترفندهای ادبی مدد می‌رسانند و امکانات بلاغی و واژگانی را در این حوزه توسعه می‌بخشند. برای مثال در *تاریخ جهانگشا* آمده است: «بعد از آن جغتای و اوکتای با لشکری چون سیل در انحدار و مانند عاصفات ریاح در اختلاف برسیدند» (جوینی، ۱۳۸۵: ۹۳).

در این عبارت، انحدار در معنی سراشیبی، انهمار به‌معنی فروریختنِ آب را به ذهن متبادر می‌کند و این واژه در همنشینی با سیل، تعبیر قرآنی «بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ» (قمر: ۱۱)، آب فراوانی را که بر سر قوم نوح فروریخت، فرایاد می‌آورد و بدین‌سان لشکر مغول به‌طور ضمنی به آن سیل و طوفان درهم‌کوبنده تشبیه شده است. از سوی دیگر، «عاصفات ریاح در اختلاف» حاصل حلّ آیات «ما إنّ فِی اخْتِلَافِ اللّیْلِ وَالنّهَارِ... وَ مَا کَانَ النّاسُ إلّا أُمّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا... جَاءَتْهَا رِیحٌ عَاصِفٌ» (یونس: ۶، ۱۹ و ۲۲) است که در جایگاه مشبّهٌ‌به برای توصیف شدّت حملات لشکر مغول قرارگرفته است یا ترکیبات استعاری «حدقهٔ عنب» (وصّاف، ۱۳۳۸: ۵۲۱) که بر اساس حلّ آیهٔ «حَدَائِقَ وَ أَعْنَابًا» (نبأ: ۳۲) و «دیدهٔ غمزه‌زن ستاره» (وصّاف، ۱۳۳۸: ۴۲۹)که بر اساس حلّ شعر «پیش که غمزه‌زن شود چشم ستارهٔ سحر» (خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۲۵)، در نثر *تاریخ وصّاف* ذکر شده‌اند.

٤-۲. در پیوند با نظریه‌های ادبی

عقد و حل با برخی نظریه‌های ادبی معاصر نیز در پیوند است؛ زیرا گوینده را از سلطهٔ متن پیشین می‌رهاند و آن را همچون موم در دست وی انعطاف‌پذیر و مطیع می‌گرداند. بنابراین عرصهٔ وسیعی برای وی ایجاد می‌شود تا به مدد خلّاقیت و هنر بیانی خویش، آن را شکل دهد. مولوی (۶۰۴-۶۷۲ق) که همواره خواهان آزادی از قیود وزن و قافیه در شعر خویش است، بیش از دیگر شاعران از این صنعت ادبی استفاده کرده است (رک: راستگو، ۱۳۹۲: ۳۴). این امر، صرف‌نظر از رها ساختن وی از گرفت‌وگیر قواعد عروضی، نوعی تفنّن و نیز هنجارگریزی[1] هنرمندانه و آشنایی‌زدایی[2] را در کاربرد قرآن و حدیث به دنبال داشته است.

«شعرستیزی مولوی هم خود نوعی شگرد شاعرانه است برای کمال فرم شعری او. همهٔ این گسستگی‌ها و شکستگی‌هایی که در قالب عروضی و ترکیب واژگانی شعر او دیده می‌شود، همگی برخوردار از منطقی درونی و طرحی هنری است که در نهایت، شکل کامل ویژه‌ای از فرم در شعر او به وجود می‌آورد و آن را در اوج نگه می‌دارد» (محبتی، ۱۳۹۰: ۷۹۸).

هنجارگریزی و آشنایی‌زدایی از مهم‌ترین مباحث ساختارگرایان روس و رویکردهای جدید در نقد متون به شمار می‌روند و شکلوفسکی[3] (۱۹۸۴-۱۸۹۳م)، فرمالیست بزرگ روسی، آن‌ها را کارکرد اصلی ادبیات می‌داند (علوی مقدّم، ۱۳۷۷: ۱۰۵)، شامل تمهیدات و فنونی است که زبان شعر را برای مخاطبان بیگانه می‌سازد، با عادت‌های زبانی مخاطبان مخالفت می‌کند و توجّه بیشتر مخاطب را به زبان و عناصر زبانی برمی‌انگیزد (همان). آشنایی‌زداییِ ترکیبی یا ساختاری در ترکیب کلمه با کلمات دیگر در سیاق و به عبارت دیگر در تقدیم و تأخیر، حذف و اضافه و التفات رخ می‌دهد (کوهن، ۱۹۸۶: ۵) و باعث برهم خوردن ترکیب معمول عبارت و عبور از

1. Linguistic deviation
2. Defamiliarzation
3. Shekolovsky

چارچوب پذیرفته‌شدهٔ مألوف برای خلق موقعیت‌های تازه و برانگیختن شگفتی مخاطب می‌شود. این امر به‌ویژه در آن شیوه از دو صنعت عقد و حلّ که شاعر به جابه‌جایی یا حذف و اضافهٔ ارکان آیه، حدیث و... می‌پردازد، قابل‌بررسی و کارکردشناسی است. از این جنبه می‌توان دو صنعت عقد و حل را با علوم ارتباطی نیز مرتبط دانست. یاکوبسن[1] (۱۸۹۶-۱۹۸۲م) در نظریهٔ ارتباط خود که آثار ادبی را به‌صورت علمی بررسی می‌کند، معتقد است برای ایجاد ارتباط به شش عنصر (فرستنده، گیرنده، پیام ، تماس، زمینه و رمز) نیاز است و هریک از این عناصر دارای کارکرد ویژه‌ای است. هرگاه ساختار جمله، انگیزه‌ای برای جلب توجّه شنونده ایجاد کرد، کارکرد انگیزشی است و این کارکرد بر بسیاری از ابیات *مثنوی* حاکم است (رک: اسماعیلی و میرباقری‌فرد، ۱۳۸۸: ۵۵-۶۵). با توجّه به آرای یاکوبسن «کار زبان شعر جلب توجّه به خود زبان و واژگان آن و دوری گزیدن یا فاصله گرفتن از زبان روزمرّه است» (آفرین و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۲). بر این اساس، عقد و حل از عوامل مهم در ایجاد کارکرد انگیزشی در متون ادبی بوده است. البته باید توجّه داشت مرز بین کارکردهای زبان چندان مشخّص و دقیق نیست و گاه این دو صنعت، عامل ایجاد کارکرد عاطفی، ارجاعی و القایی در اشعار و عبارات نیز بوده‌اند.

کاربست صنعت عقد و حل به‌صورت دخل و تصرّف در بستر اصلی آیات، نوعی تأسّی به قرآن و تلاش گوینده برای نزدیکی و درهم تنیدن بیان خود با گفتمان قرآنی و در واقع هنرنمایی در طرح سخنانی از جنس آیات قرآن و روایات و نیز ایجاد گونه‌ای ابهام برای مخاطب و تلاش ذهنی است که آیه یا روایت را از کلام شاعر یا نویسنده بازشناسد. برای مثال، مولوی با دخل و تصرّف در آیهٔ «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» (فاطر: ۱۰) و سرودن بیت «تا الیه یصعد اطیاب الکلم/ صاعداً منّا الی حیث عُلم» (مولوی، ۱۳۷۳: ۸۸۲/۱) و سعدی (۶۰۶-۶۹۰ق) با ترکیب و تغییر دو آیهٔ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (مائده: ۶۷) و «ما

1. Jakobsen

عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ...» (مائده: ۹۹) در عبارت «ترک مناصحت گرفتم و روی از مصاحبت بگردانیدم و قول حکما کار بستم که گفته‌اند: بلِّغ ما عَلیکَ فان لَم یَقبلوا ما عَلیکَ» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۵۶) چنان کلام خود را با کلام قرآنی درآمیخته‌اند که بازشناسی آیه از سخن شاعر برای مخاطب با ابهام و درنگ همراه است و این ابهام که لذّت کشف آیه را برای خواننده به همراه دارد، رهاورد کاربرد آگاهانهٔ صنعت عقد و حل در شعر و نثر آن‌هاست و نوعی برجسته‌سازی[1] و هنجارگریزی زبانی به حساب می‌آید. در برجسته‌سازی، شاعر با عدول از قواعد و قراردادها و رهاندن خواننده از قید بیان کلیشه‌ای، توجّه او را به چگونگی بیان پیام معطوف می‌کند (مکاریک[2]، ۱۳۹۳: ۶۱). در عبارت «لکن نهال محبّت در مغارس وطن، دست‌نشان ایمانست، قلع کردن آن دشوار دست دهد» (وراوینی، ۱۳۸۰: ۶۵۸) نیز نویسنده با استفاده از صنعت حل، اجزای گزارهٔ روایی «حُبّ الوطن مِن الإیمان» را در ترکیبات تشبیهی مثل «نهال محبّت» و «مغارس وطن» و ترکیب استعاری «دست‌نشاندهٔ ایمان» آورده و از این طریق، ضمن آشنایی‌زدایی از این حدیث معروف و اشارهٔ غیرمستقیم به آن، به گونه‌ای زیباتر و دلنشین‌تر آن را بیان کرده است.

دو صنعت عقد و حل و نحوهٔ کاربست آن‌ها در متون ادبی، با دیگر نظریه‌های ادبی از جمله بینامتنیت[3] و در رأس آن، بیش‌متنیّت[4]، بدخوانی خلّاق[5] و نیز بافت‌گردانی[6] در پیوند است. بیش‌متنیت شامل هرگونه رابطهٔ غیرتفسیری است که متن متأخّر را به متن متقدّم پیوند دهد و بیش‌متن بدون اینکه هیچ نامی از پیش‌متن ببرد، آن (زیرمتن) را فرامی‌خواند (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۱۲۹). در دو صنعت عقد و حل نیز نویسنده سخن خود را بر مبنای متن پیشین پی می‌ریزد و با دخل و تصرّف در

1. Foregroundikg
2. Makaryk
3. Iintertextuality
4. Hypertextuality
5. Misprision
6. Decontextualization

پیش‌متن، آن را در هیئتی جدید و خلّاقانه به مخاطب ارائه می‌کند. بدخوانی خلّاق نیز نظریه‌ای است که توسّط هرولد بلوم[1] (۱۹۳۰-۲۰۱۹م) مطرح می‌شود و بر مفهوم بینامتنیت تأکید می‌کند. بر اساس این نظریه، نویسندگان متأخّر می‌کوشند با تغییر خلّاقانهٔ آثار پیشین، فضایی را آماده کنند تا خود بتوانند در آن دست به آفرینش بزنند و بدین طریق از اضطراب تقلید و تأثیر شدید متون گذشته رهایی یابند (رک: مکاریک، ۱۳۹۳: ۳۸ و ۶۰). بافت‌گردانی نیز هنگامی است که متن از بافت اوّلیهٔ خود جدا می‌شود و با زدودن بافت قبلی و قرار گرفتن در بافت جدید، بازبافت‌سازی رخ می‌دهد (ساسانی، ۱۳۸۹: ۱۹۷). برای مثال در نمونهٔ زیر، نویسنده ضمن حلّ آیاتی از دو سورهٔ اعراف (آیات ۹۵ و ۱۵۰-۱۶۸)، آل عمران (آیهٔ ۲۶ و ۱۵۹) الفاظ و معانی آن آیات را هماهنگ با عبارات متن از زبان یکی از شخصیت‌های داستانی پردازش کرده است و از این طریق، علاوه بر اشارات غیرمستقیم به آیات قرآنی، با بدخوانی خلّاق و ایجاد گشتارهایی در متن پیشین، از تسلّط آن رهایی یافته و بنایی جدید را پی افکنده است: «امکان دارد و در عقل جایز که عُقاب با همه درشت‌خویی و خیره‌رویی چون ضعفِ ما بیند و قدرتِ خویش و تذلّلِ ما نگرد و تعزّزِ خویش، بخفضِ جناحِ کرم پیش آید و قوادم و خوافیِ رحمت بر ما گستراند و سوءِ اخلاق بحسنِ معاملت مبدّل کند» (وراوینی، ۱۳۸۰: ۶۷۹).

همچنین در عبارات فوق، نویسنده ضمن حلّ واژگان و معانی مشخّص‌شده، با بافت‌گردانی آیهٔ ۲۶ آل عمران که دربارهٔ قدرت خداوند در عزّت بخشیدن و خوار کردن افراد است و آیهٔ ۱۵۹ این سوره که بر رحمت خداوند و عطوفت پیامبر با مردم و دوری آن حضرت از تندخویی و سخت‌دلی دلالت دارد و نسبت دادن این ویژگی‌ها به شخصیت عُقاب از طریق بازبافت‌سازی، عبارات قرآنی را در بافتی جدید عرضه کرده است.

1 .Harold Bloom

در بیت زیر نیز از طریق صنعت عقد و دخل و تصرّف حافظ در آیات قرآنی «وَ قالَ الْکافِرُونَ هذا ساحِرٌ کَذّاب» (ص: ۴) و «وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَلیلاً ما تُؤْمِنُونَ» (حاقه: ۴۱) که بر اتّهام ساحری و شاعری به پیامبر اکرم (ص) توسّط مشرکان دلالت دارد، فرایند بافت‌گردانی و بازبافت‌سازی رخ داده و حافظ شاعری و ساحری را به خود نسبت داده است:

منم آن شاعر ساحر که به افسون سخن از نی کلکْ همه قند و شکر می‌بارم
(حافظ، ۱۳۶۸: ۲۲۱)

۵. نتیجه‌گیری

عقد به شعر درآوردن هرگونه سخن منثور است که شاعر به مقاصد هنری و غنای محتوایی، آن را به دو صورت در شعر به کار می‌بندد: در قسم اوّل، شاعر عبارات قرآنی و روایی، امثال و اقوال مشهور را از بافت اصلی خود خارج می‌کند و یک یا چند واژه از آن را با همان لفظ یا مشتقّات و گاه معانی آن در تنسیق سخن خود به کار می‌برد و از پیش خود نیز چیزی بدان می‌افزاید یا می‌کاهد. در قسم دیگر عقد، شاعر در همان بستر اصلی عبارت اخذشده تغییراتی برجسته را اعمال می‌کند.

حل ضدّ عقد به‌معنی باز کردن و گشودن و در اصطلاح به نثر درآوردن نظم و دخل و تصرّف در آن است و در الفاظ و معانی آیات و احادیث، اشعار، امثال و اقوال مشهور رخ می‌دهد؛ یعنی برخی از کلمات مشخّص موارد فوق یا مشتقّات و معانی آن واژگان در کلام ذکر می‌شود تا معلوم گردد نویسنده در پرداخت عبارت به آیه، حدیث، مَثَل یا شعر معیّنی توجّه داشته است. گاه نیز این صنعت به‌صورت تغییرات برجسته در گزارهٔ قرآنی، روایی یا شعری در سخن منثور دیده می‌شود و چون در نثر نویسنده از تنگنای وزن و قافیه آزاد است، کاربرد این‌گونه عبارات برساختهٔ عربی، نشان‌دهندهٔ کارکرد جمال‌شناختی آن است.

چنانچه شاعر در استفاده از صنعت عقد و حل، کلام خود را با قراین و لطایف هنری همراه کند و الفاظ تغییر نکرده، شنونده را به اصل کلام رهنمون سازد، همچنین

اگر قرآن، حدیث، اَمثال و حکم یا گفتاری مشهور را عقد یا حل کرده باشد، سرقت محسوب نمی‌شود و در قلمرو محسّنات بدیعی است.

بیشتر آنچه علمای بلاغت عربی در باب حل و مثال‌های آن ذکر کرده‌اند، معطوف به حلّ شعر و کلام منظوم است. در بلاغت فارسی حلّ کلام منظوم اگر صرفاً به‌معنای درآوردن شعر به نثر روان باشد، در زمرهٔ محسّنات بدیعی قرار نمی‌گیرد؛ ولی اگر شعری با همه یا برخی الفاظش از بافت منظوم خود جدا و در عبارت منثور حل شود، هنری بوده، جزو قلمرو بدیع است. در متون ادب و بلاغت فارسی به پیروی از ابن‌اثیر، بحث حلّ آیات و احادیث نیز مورد توجّه قرار گرفته است.

در متون بلاغی صرفاً به تعاریف ناقص، اشتباه یا تقلیدی از دو صنعت عقد و حل و بعضاً ذکر نمونه‌های تکراری و گاه ناهمخوان با تعریف آن دو بسنده شده و از کارکردها و ابعاد زیباشناسانهٔ این دو صنعت غفلت گردیده است؛ حال آنکه عقد و حل از یک سو در غنای واژگانی و محتوایی متن و پردازش ابیات و عبارات و توسعهٔ امکانات بلاغی نقش ایفا کرده، از سوی دیگر، سبب ایجاز، تداعی، آشنایی‌زدایی، ابهام‌آفرینی و برجسته‌سازی متن شده‌اند.

عقد و حل با نظریه‌های ادبی نظیر بیش‌متنیت، بدخوانی خلّاق و بافت‌گردانی مرتبط است. در تمام موارد مذکور، سخنور می‌کوشد ضمن الهام گرفتن از آثار پیشین، با اعمال گشتار و ایجاد تغییراتی در آن‌ها خود را از قید تقلید صِرف و سلطهٔ آن برهاند و به آفرینش هنری و خلّاق دست یازد.

منابع

- **قرآن کریم**.
- آفرین، فریده و همکاران (۱۳۹۶)، **تحلیل آشنایی‌زدایی در شعر با چشم‌های احمد شاملو**، فصلنامهٔ مطالعات زبانی و بلاغی، سال ۸، شمارهٔ ۱۵، صص ۷-۲۰.
- آق‌اولی، عبدالحسین حسام‌العلما (۱۳۷۳)، **درر الأدب**، بی‌جا: دارالهجره.

- آهنی، غلامحسین (۱۳۶۰)، **معانی بیان**، تهران: بنیاد قرآن.

- ابن‌اثیر، ضیاءالدین (۱۴۲۰ق)، **المثل السائر**، تصحیح محمّد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: المکتبه العصریه.

- ابن‌منظور، محمّد بن مکرّم (۱۴۱۴ق)، **لسان العرب**، قم: دارالصادر.

- ابن‌منقذ، اسامه (۱۹۸۷م)، **البدیع فی نقد الشعر**، قاهره: دارالکتب العلمیة للنشر و التوزیع.

- امین‌پور، قیصر (۱۳۶۵)، **طوفان در پرانتز**، ارومیه: برگ.

- تفتازانی، سعدالدین (بی‌تا)، **مطوّل**، حاشیه سید میرشریف، قم: الداوری.

- تقوی، نصرالله (۱۳۱۷)، **هنجار گفتار**، تهران: مجلس.

- جمالزاده، محمّدعلی (۱۳۷۹)، **یکی بود یکی نبود**، تهران: سخن.

- جوینی، عطاملک بن محمّد (۱۳۸۵)، **تاریخ جهانگشا**، تصحیح حبیب‌الله عباسی و ایرج مهرکی، تهران: زوّار.

- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمّد (۱۳۶۸)، **دیوان**، چاپ محمّد قزوینی و قاسم غنی، تهران: اساطیر.

- حلبی، شهاب‌الدین محمود (۱۹۸۰)، **حسن التوسّل الی الترسّل**، عراق: وزارة الثقافة و الإعلام.

- حلبی، علی‌اصغر (۱۳۸۸)، **تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی**، تهران: اساطیر.

- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۷۳)، **دیوان**، تصحیح ضیاءالدین سجّادی، تهران: زوّار.

- خزائلی، محمّد و حسن سادات ناصری (۱۳۳۴)، **بدیع و قافیه**، تهران: مدرسهٔ عالی ترجمه.

- خطیبی، حسین (۱۳۶۶)، **فنّ نثر در ادب پارسی**، تهران: زوّار.

- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲)، **لغت‌نامه**، تهران: دانشگاه تهران.

- راستگو، سید محمّد (۱۳۹۲)، **تجلّی قرآن و حدیث در شعر فارسی**، تهران: سمت.

- ــــــــــــ (۱۳۷۶)، **هنر سخن‌آرایی؛ فنّ بدیع**، کاشان: مرسل.

- رضاپور، زینب (۱۴۰۰)، **زیبایی‌شناسی صنعت حل در مرزبان‌نامه با تأکید بر آیات قرآنی**، متن‌شناسی ادب فارسی، سال ۱۳، شمارهٔ ۳، صص ۴۹-۶۵.

- رنجبر، احمد (۱۳۸۵)، **بدیع**، تهران: اساطیر.

- زاهدی، زین‌الدین (۱۳۴۶)، **روش گفتار (علم البلاغه)**، مشهد: دانشگاه مشهد.

- زبیدی، مرتضی (۱۴۱۴ق)، **تاج العروس من جواهر القاموس**، بیروت: دارالفکر.

- زیدری، شهاب‌الدین (۱۳۸۵)، **نفثة المصدور**، تصحیح امیرحسن یزدگردی، تهران: توس.

- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۹)، **گلستان**، تهران: خوارزمی.
- ـــــــــــــ (بی‌تا)، **کلیات سعدی**، تصحیح محمّدعلی فروغی، تهران: علمی.
- ساسانی، فرهاد (۱۳۸۹)، **معناکاوی به‌سوی نشانهٔ اجتماعی**، تهران: علم.
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۰)، **دیوان**، تصحیح مدرّس رضوی، تهران: کتابخانهٔ سنایی.
- سیف فرغانی ، محمّد (۱۳۶۴)، **دیوان اشعار**، تصحیح ذبیح‌الله صفا ، تهران: فردوسی.
- سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۳۳ق)، **عقود الجمان فی علم المعانی و البیان**، قاهره: دار الإمام مسلم.
- شبستری، محمود (۱۳۶۸)، **گلشن راز**، تهران: طهوری.
- شفیعی کدکنی، محمّدرضا (۱۳۸۵)، **هزارهٔ دوم آهوی کوهی**، تهران: سخن.
- ـــــــــــــ (۱۳۹۶)، **این کیمیای هستی: دربارهٔ حافظ**، تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، **نگاهی تازه به بدیع**، تهران: میترا.
- صادقیان، محمّدعلی (۱۳۸۷)، **زیور سخن در بدیع فارسی**، یزد: دانشگاه یزد.
- صبّاغی، علی و حسن حیدری (۱۳۹۶)، **تلمیح، از سرقت ادبی تا صنعت ادبی: بررسی تلمیح در منابع بلاغی**، مجلهٔ فنون ادبی، دورهٔ ۹، شمارهٔ ۳، صص ۱-۱۲.
- طغیانی، اسحاق و تقی اجیه (۱۳۹۰)، **علوم قرآنی و تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی**، دانشگاه آزاد اسلامی خمین.
- ظهیر فاریابی، طاهر بن محمّد (۱۳۸۱)، **دیوان**، تصحیح امیرحسین یزدگردی، به اهتمام اصغر دادبه، تهران: قطره.
- عروضی سمرقندی، احمد (۱۳۸۲)، **چهار مقاله**، بر اساس نسخهٔ قزوینی، تهران: جامی.
- عسکری، ابوهلال (۱۴۱۹ق)، **الصناعتین؛ الکتابة و الشعر**، چاپ علی‌محمّد بجاوی، بیروت: المکتبة العصریة.
- علوی، ابن‌طباطبا (۱۴۲۶ق)، **عیار الشعر**، تحقیق عبدالعزیز المانع، قاهره: مکتبة الخانجی.
- علوی مقدّم، محمّد (۱۳۷۲)، **در قلمرو بلاغت**، مشهد: آستان قدس رضوی.
- علوی مقدّم، مهیار (۱۳۷۷)، **نظریه‌های نقد ادبی معاصر (صورت‌گرایی و ساختارگرایی)**، تهران: سمت
- فخرالدین رازی (۱۹۹۲م)، **نهایة الایجاز فی درایة الاعجاز**، چاپ بکری شیخ امین، بیروت: دارالعلم للملایین.

– فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، **شاهنامه**، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

– قزوینی، محمّد بن عبدالرحمن (۲۰۰۰م)، **الایضاح فی علوم البلاغه**، بیروت: الهلال.

– کوهن، جان (۱۹۸۶م)، **بنیة اللغة الشعریة**، ترجمهٔ محمّد الولی و محمّد العمری، الدار البیضاء: دار توبقال.

– گرکانی، محمّدحسین (۱۳۷۷)، **ابدع البدایع**، به اهتمام حسین جعفری، تبریز: احرار.

– مازندرانی، محمّدهادی (۱۳۷۵)، **انوار البلاغه**، به کوشش محمّدعلی غلامی‌نژاد، تهران: قبله.

– محبّتی، مهدی (۱۳۸۰)، **بدیع نو (هنر ساخت و آرایش سخن)**، تهران: سخن.

– ــــــــــ (۱۳۹۰) **از معنا تا صورت**، ج ۲، تهران: سخن.

– مدنی، سید علی صدرالدین (۱۹۶۸م)، **انوار الربیع فی انواع البدیع**، تحقیق شاکر هادی شکر، نجف: العرفان.

– مصری، ابن ابی الاصبع (۱۳۶۸)، **بدیع القرآن**، ترجمهٔ سیدعلی میرلوحی، مشهد: آستان قدس رضوی.

– مطلوب، احمد (۱۹۸۳م)، **معجم المصطلحات البلاغیة و تطوّرها**، مطبعة المجمع العلمی.

– مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۹۳)، **دانشنامهٔ نظریه‌های ادبی معاصر**، ترجمهٔ مهران مهاجر، تهران: آگه.

– مولوی، جلال‌الدین محمّد (۱۳۷۳)، **مثنوی معنوی**، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: امیرکبیر.

– ــــــــــ (۱۳۵۵)، **کلّیات شمس**، به‌کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.

– میرباقری‌فرد، سید علی‌اصغر و زهره اسماعیلی (۱۳۸۸)، **بررسی نظریهٔ ارتباط و خطاب در مثنوی**، پژوهش‌نامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۱، شمارهٔ ۲، صص ۵۳-۶۶.

– میرفندرسکی، ابوطالب (۱۳۸۱)، **رسالهٔ بیان بدیع**، تصحیح سیده مریم روضاتیان، اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی.

– نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۶)، **ترامتنیت؛ مطالعهٔ روابط یک متن با دیگر متن‌ها**، پژوهش‌نامهٔ علوم انسانی، شمارهٔ ۵۶، صص ۸۳-۹۸.

– نجفقلی میرزا (۱۳۶۲)، **درّهٔ نجفی**، تصحیح و تعلیقات حسین آهی، تهران: فروغی.

– نشاط، محمود (۱۳۴۶)، **زیب سخن**، تهران: شرکت چاپ و انتشارات کتب ایران.

– نوروزی، جهانبخش (۱۳۷۲)، **زیورهای سخن و گونه‌های شعر پارسی**، تهران: راهگشا.

- نویری، احمد (بی‌تا)، **نهایة الأرب فی فنون الأدب**، قاهره: وزارة الثقافة و الإرشاد القومی.
- واعظ‌کاشفی، حسین (۱۳۶۹)، **بدایع الافکار فی صنایع الاشعار**، ویراستهٔ میرجلال‌الدین کزّازی، تهران: مرکز.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۸۰)، **مرزبان‌نامه**، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
- وصّاف، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۳۸)، **تاریخ وصّاف**، تهران: ابن‌سینا.
- هاشمی، احمد (۱۴۱۰ق)، **جواهر البلاغه**، چ۲، قم: اعلام اسلامی.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۹)، **فنون بلاغت و صناعات ادبی**، تهران: اهورا.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۳۵)، **مدارج البلاغه**، شیراز: معرفت.
- یزدگردی، امیرحسن (۱۳۸۵)، **مقدّمهٔ نفثة المصدور**، تهران: توس.